

همشهریان

عزم دیدار دو تار در جان بر لب آمده
باز گردد پایر آید چیست فرمان شما؟

صفحه آخر

همشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سید کمال قریبی، شماره ۱۴
کدپستی: ۰۵۹۵۶-۱۹۶۶۶-۱۹۶۶۶ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴
تلفن: ۰۲۲-۲۳۰۰۰۰۰۰، شماره: ۰۶۷-۴۶-۲۲۰۰

توزیع و اشتراک: موسسه انتشارات گستر امروزین
تلفن: ۹۱۲۰۴۱۴۲

حضرت امیر المؤمنین علی؛ هر کس خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید بدگمان به خویش را سرزنش نماید.

آذان ظهر: ۱۳:۰۱ - کسروب آفتاب: ۱۸:۵۲
آذان مغرب: ۱۹:۱۱ - نیمه شب شرعی: ۲۳:۱۴
آذان صبح فردا: ۳:۲۶ - طلوع آفتاب فردا: ۵:۱۰

پدیرش آگهی: ۸۳۲۲۱۰۰۰
چاپ: همشهری
تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: محسن مهدیان
مدیرین: دانیال معمار
مدیر: تحریریه: مهدی علیپور
مدیر: معاونان سردبیری: شورا: فرهنگ، علی عمادعی
شاهین امین، حامد قوقانی
پروانه: بهرام نژاد
مدیر: فنی: حامد یزدانی
مدیر: هنری: مهدی سلامی
مدیر: عکس: امیر بهابوری

سیاسی و دیپلماتیک: مدیر: حسین ارجلو
شورنگار: مدیر: سوسمن بردارن
دیپلماتیک: مدیر: قهقبره طباطبائی
اقتصاد: مدیر: محسن امین
مدیر: مریم موسی پور
تماشاگر: مدیر: امیر محمد یعقوب پور
مدیر: لیلی خرسند
دیپلماتیک: مدیر: محمد بازرگان
فرهنگ شهر: مدیر: زهرا عباسی

تدریسی: مدیر: عباسی محمدی
مدیر: مریم سرخوش
سرخ: مدیر: سوسمن بردارن
مدیر: جواد یزدانی
مدیر: محمد جعفری
ششم: مدیر: ساسان شادمان
مدیر: زهرا حاجی
سرزمین من: مدیر: محمد بازرگان
مدیر: محمد بازرگان
مدیر: زهرا عباسی

طرح و گرافیک: مدیر: محمد علی حلیمی

خط خطی

معلم‌ها سر کلاس خیلی حرف می‌زنند و روزنامه‌نگارها، قلم و حالا ترکیبش، همین می‌شود که می‌خوانید. اینها برخی از یادداشت‌های روزانه یک معلم ساده است و یک روزنامه‌نگار خط خطی.

پرواز!



سیدمرویس طباطبائی پور

یکی از سنت‌های قدیمی مدرسه‌ها، برگزاری اردویی یک‌روزه است در بازاری. بچه‌ها به چند گروه ۵ نفره تقسیم و همراه با معلم اجتماعی و چند همکار دیگر، روانه بازار بزرگ تهران می‌شوند. تعامل و همنشینی با مردم کوچه و بازار و البته سردر آوردن از حساب و کتاب و دخل و خرج است. پول تو جیبی هم معلوم و پروژه نهایی دانش آموزان، نوشتن گزارش‌های از این سفر درون‌شهری و ارائه آن سر کلاس است.

من هم از سر علاقه، با بچه‌ها همراه شدم. در کنار ۲ گروه قیفاق و خندان، از اتوبوس مدرسه در میدان امام (ره) پیاده شدیم و خرمان، خیابان ناصر خسرو را تا آخر، گز کردیم و رسیدیم به پله‌های نوروزخان، مسجد جامع، بازار چهارسوق، مسگرها و آنگاه حمام چال. زنبورک چی و خلاصه دکان‌ها و حجره‌هایی که گاهی با لیخنند، من و بچه‌ها را تحویل می‌گرفتند و گاهی هم با اخم، اجازه نمی‌دادند مزاحم کسبو کارشان شویم!

برای ناهار، مهمان جیبمان شدیم؛ گشنه و نان، در یکی از رستوران‌های شلوغ بلوغ، کنار بازاری‌ها نشستیم و مراسم ناهار خوردن را برگزار کردیم. وقتی از خیابان مولوی سر در آورده‌ام، پدر و پسری قفس به دست، توجه ما را به خود جلب کردند؛ قفسی بزرگ و خالی که انگار قرار بود با چند کبوتر یا طوطی زبان بسته پر شود. آن دو، جلوی ما رژه می‌رفتند و ما هم به دنبالشان و کلی در همان مسیر، با بچه‌ها بحث کردیم که آیا این رفتار، یعنی اسیر کردن پرندگان در قفس، آن هم به این بهانه که حالی ببریم و صفایی کنیم، رفتاری انسانی است یا غیرانسانی؟

احسان، طوطی داشت و می‌گفت چون نژادش برزیلی است، اگر رهاش کنیم، با آب و هوای ایران سازگار نیست و می‌میرد و سعید می‌گفت آن قدر به آکار بومش می‌رسد که طبیعت، به ماهی‌های آقیانوس هانمی‌رسد و خلاصه بچه‌ها به هزار و یک دلیل معتقد بودند اگر حیواناتشان را در دل طبیعت رها کنند، دوباره به خانه‌هایشان باز خواهند گشت و در واقع در حق حیوانات اسیرشان، لطف می‌کنند که سایه بالای سرشان هستند.

اما هر چه می‌گفتند، با سسد مخالفت‌های من مواجه می‌شدند. حرف حسام نیز یک پرسش بود: «بوست دارین کسی شمارو می‌توی این قفس نگه داره؟» و هی به قفس خالی بزرگ پدر و پسری اشاره می‌کردم که گاهی از ما دور و گاهی نزدیک می‌شد. س سعی می‌کرد من صحبت‌ها را بلندتر بگویم تا شاید به گوش آن پدر و پسر هم برسد و از خیال غیرانسانی‌شان، منصرف شوند.

البته سال‌هاست خیابان مولوی، از حضور پرند فروش‌ها راحت‌شده، اما هنوز تک و توک مغازه‌هایی هستند که دخل‌شان از اسارت حیوانات است. من هم در آنجا رفتم. پدر و پسر، دم یکی از همین مغازه‌ها ایستادند و در چشم برهم زدنی، میله‌های قفس، ۵ کبوتر زیبا و ملوس را در آغوش گرفتند و آنچه نباید بشود، شد؛ صدای تاپ‌تاپ قلب پرندها را از پشت میله‌ها می‌شنیدم که خودشان را به امید رهایی، به در دیوار می‌کوبیدند؛ خلاصه صحنه دلخراشی بود و به خصوص تا ته لیخنند پدر و پسر، دلخراش تر هم شده بود؛ لیخنندی که انگار حس رضایت در آن نهفته بود. نمی‌دانستم چه کار کنم. یکی از بچه‌های گروه، با همان نمز کلاس منی‌اش، پیشنهاد داد پول روی هم بگذاریم و پرندها را بخریم و آزاد کنیم. پیشنهادش بدک نبود. با بچه‌ها دنبالشان رفتیم تا با پدر و پسر، وارد مذاکره شویم. مولوی، شلوغ بود و رسیدن بد آنها، کمی سخت.

پدر و پسر، خودشان را به پارک کوچکی در همان حوالی رساندند و قفس بزرگ را روی صندلی پارک گذاشتند؛ انگار از سنگینی قفس و کارشان به نفس نفس افتاده بودند. بهترین فرصت برای گفتگو بود. فاصله ۵، ۵ متری را با آنها حفظ کردیم تا هماهنگی‌های اولیه را انجام دهیم. قرار شد احسان وارد مذاکره شود. بچه‌ها جمله‌بندی‌های احسان را ویرایش می‌کردند و هی می‌گفتند کاش قیمت گران نفروشد. البته موسوی هم خوب می‌گفت: «قالا! اینجوری که دوباره می‌رن پرند می‌خرن و...» اما دلم می‌خواست حتی شده به شکلی نمایان، بچه‌ها را درگیر این رفتار انسانی کنم.

در همین حین، توجهم به پسرک جلب شد. مات شده بود، باور کردنی نبود! پسرک، دستاش را توی قفس کرد و نخستین پرند را با مهر، در آغوش گرفت و بر قلب تپنده‌اش، بوسه‌ای زد و پرند و دستاش را به سوی آسمان بالا برد. پر پرواز! نفسم در نمی‌آمد. احسان روی زمین نشست، من نیز هم و بقیه بچه‌ها و چشمانمان را در آسمان، به ۵ پرندهای دوخیم که با بال‌هایشان، آسمان را ناز می‌کردند و برای پدر و پسر بوسه می‌فرستادند.

بهار را دریاب

همیشه هم اینطوری نیست که حال و حوصله بستن یک چمدان بزرگ برای یک سفر چند روزه و طولانی را داشته باشیم. گاهی دلمان می‌خواهد فقط یک روز از این شهر شلوغ برویم و برگردیم و آب‌وهوایی عوض کنیم یا نسه، اصلاً همین که از خانه بیرون بزنیم و در شهر بگردیم و هوای بهاری را بفرستیم توی ریه‌هایمان، بر ایمنمان کافی است. در تهران، انواع مکان‌های تفریحی با توجه به روحیه‌مان پیدا می‌شود؛ از موزه‌ها و ساختمان‌های باستانی گرفته تا پارک‌های مختلف و خیابان‌های بلند و زیبا. اطراف تهران هم تالدها و طبیعت طبیعی بکر هست برای دیدن. حالا که بهار با هوای مطبوع و دل‌انگیزش در حال دلبری کردن است، بد نیست در این آخر هفته اردیبهشتی از خانه بیرون بزنید و بهار را دریابید. در ادامه، چند نقطه در پایتخت یا اطراف و نزدیک تهران را که منظره و هوای بسیار دلچسبی دارند معرفی کرده‌ام.

شمال یا غرب؟ مسئله این است
اگر قرار است در تهران بمانید اما در خانه نه، بد نیست سری هم به ارتفاعات شمال تهران مثل دربند و در که بزنید و کمی هم کوهنوردی کنید. اگر هم حال و حوصله بالا رفتن از کوه را ندارید، بروید غرب تهران و کنار دریاچه شهدای خلیج فارس (چیتگر) خوش بگذرانید. این دریاچه آنقدر بزرگ هست که یک روز کامل را بتوانید آنجا باشید و دور تا دورش را رصد کنید.

پیاده در خیابان
بروید خیابان ولیعصر که خوراک پیاده‌روی در این فصل است. پساک ملت، پارک ساعی و پارک دانشجو، تنها برخی از بوستان‌های مهم این خیابان بلند هستند که می‌توانید به آنها هم سر بزنید. پیشنهاد ما

پیاده‌روی در تهران از میدان ونک تا میدان تجریش است. این مسیر، طولانی است، اما آن قدر جاذبه در اطرافش دارد که هر جا خسته شدید بتوانید در کافه‌ای بنشینید یا در بازاری بگردید؛ در ضمن از آنجا که دسترسی این خیابان به تمام شهر خوب است می‌توانید با مترو، بی‌آرتی، تاکسی و... به خانه برگردید.

دیدن عروس حلیمه‌جان
رودبار برای خیلی از ما با زیتون فروشی‌هایش معنا پیدا می‌کند. ولی در رودبار، روستاها و جاهایی هست که وقتی با آنها آشنا می‌شویم از زیبایی‌شان انگشت به دهان می‌مانیم. یکی از این جاهار دریاچه عروس در روستای حلیمه‌جان است. دریاچه تا پیش از این همنام روستا بوده، ولی با گذشت زمان اسمش به عروس تغییر کرده است و برخی علتش را تغییر رنگ آب آن می‌دانند. جلک‌ها موقع صبح سطح دریاچه را می‌پوشانند و دریاچه به رنگ جنگل سبز می‌شود و موقع وزش باد، جلک‌ها ک سطح دریاچه کنار می‌روند و دریاچه به رنگ آبی آسمان درمی‌آید. دور تا دور دریاچه را جنگل فراگرفته و خود حلیمه‌جان هم تماشایی است.

جنگل نوردی در ایلمستان

بین گزیندهای سفری یک روزه در بهار، باید از جنگل و جنگل‌نوردی هم یاد کرد. ایلمستان در ۱۶۰ کیلومتری تهران در شهرستان امل در بهار و تابستان هوایی دلچسب و در پاییز، هزار رنگ را پیش چشم‌انمان می‌گذارد. در این جنگل، گیاهی خوراکی به اسم الیمارشند می‌کند که در اردیبهشت سبزی می‌شود.

گشت و گذار در دشت لار

بهار که می‌شود، زیبایی دشت لار هم با گل‌ها و گیاهان رنگارنگش به اوج می‌رسد. گل‌های قرمز و زرد و بنفش با سرسبزی دشت ترکیب شده و چشم‌اندازی رویایی به وجود می‌آورد. دشت لار در دامنه و کوهپایه دماوند قرار گرفته. ۲ دریاچه سد لار، دیواسیاب و رودخانه هم در این دشت قرار دارند. در فصل بهار و مخصوصاً اردیبهشت تا خرداد، خیلی‌ها به‌خاطر گل‌های دشت لار راهی اینجا می‌شوند.



سیل دومی به مدینه رسید

هنوز خیابان‌های دومی خشک نشده که باران سیل‌آسا و سیل‌شدید، مناطق زیادی از عربستان را به آشوب کشانده و سیل، مدینه را در نوردیده است. سیل و بارش‌ها چنان شدید بوده که مدارس و ادارات را تعطیل کرده است. در این میان، تصاویری که از سیل در شهر مقدس مدینه منتشر شده، با واکنش‌های زیادی مواجه شده است. بیشترین آسیب را استان هالی‌العلی و مدینه دیده‌اند. تصاویری که کاربران در شبکه‌های مجازی از مسجد پیامبر (ص) و اطراف آن منتشر کرده‌اند، رسول‌الله کرده است. بارش‌های شدید و وقوع سیل در عربستان، تنها چند روز بعد از آنکه اتفاق مشابهی در امارات و عمان افتاد، بسیاری را به این فکر انداخته که چه اتفاقی در این منطقه از دنیا در حال روی دادن است. این نخستین بار نیست که چنین وضعی در عربستان پیش می‌آید؛ ۲ سال پیش، باران سیل‌آسا شهر جده را به هم ریخت و ۲ نفر هم به‌خاطر آن کشته شدند.

کارشناسان می‌گویند که مشکل شهرهایی مثل جده، مدینه و دومی این است که برای تغییرات اقلیمی آمادگی لازم را نداشته‌اند. البته باران‌های موسمی منطقه معروف هستند اما بارش‌های اخیر در این منطقه، سابقه نداشته است. معماری شهرهای منطقه، بر اساس هوای عموماً گرم و خشک کشورهای حاشیه جنوبی خلیج‌فارس و اطراف آن بنا نهاده شده و هیچ‌کدام از این شهرها، سیستم تخلیه سیلاب ندارند. مسئله دیگر این است که مدیریت بحران در شهرهایی مثل دومی چندان کارآمد نبوده و هنوز شهروندان از پیامدهای اخیر در این شهرها بی‌خبرند. بحران پیش آمده، تلاش‌های کشورهای منطقه از جمله امارات و عربستان برای ارائه چهره‌های مدرن و منظم از شهرهایشان را به چالش کشیده و اخبار زیادی از سردرگمی مردم و مسافران در دومی منتشر شده. این در حالی است که مقامات، انتشار اخبار منفی در این شهرها را کنترل می‌کنند. با این حال حجم به هم ریختگی و آشوب سیل‌های اخیر، به‌خصوص از طریق تصاویری که در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی منتشر شده، روایت رسمی امارات و عربستان از مدیریت شهرهای بحران‌زده را به چالش کشیده است.



خوش خبر

زنان زندانی در کارخانه بستنی

یک کارخانه تولید بستنی و شکلات در استان گلستان روی دست زنا می‌چرخد که تازه از زندان آزاد شده‌اند. اصلاً شرط



استخدام در این کارخانه آن است که چند صبحی را در بند نسوان گذرانده باشی و خلاصه یک جریمه در پرونده‌ات باشد. در این کارخانه استخدام می‌شوی تا از اینجا رانده و از آنجا مانده نباشی. تا سر و سامان بگیری. حقوق بگیر شوی و زندگیت را رزق و فتق کنی. مدیر کل زندان‌های گلستان در حاشیه بازدید از این کارخانه بستنی و شیرینی گفته که این نخستین کارخانه نیست که از میان زندانیان آزاد شده نیرو استخدام می‌کند. آخرینش هم نخواهد بود. غلامرضا سرلک گفته بسیاری از واحدهای تولیدی با سازمان زندان‌ها همکاری دارند و نیروهایشان را از میان مددجویان استخدام می‌کنند.

اورژانس در دست زنان

مثل برخی از پایگاه‌های آتش‌نشانی که تمامی اعضای زنان آتش‌نشان هستند، حالا مسئولان اورژانس عزم‌شان را کرده‌اند تا از بانوان برای ایجاد پایگاه اورژانس استفاده کنند. این در حالی است که تاکنون ۴ پایگاه اورژانس بانوان در کلانشهر تهران تأسیس شده، اما خبر خوب اینکه نخستین پایگاه اورژانس بانوان در زاهدان هم به تازگی افتتاح شده است. البته این پایگاه با ۴ کارشناس فوریت‌های پزشکی و پرستار از فروردین ماه امسال فعالیت غیررسمی‌اش را آغاز کرده بود و کارکنان عملیاتی آن در همین مدت بیش از ۸۰۰ ماموریت موفق را به ثبت رسانده بودند. این پایگاه نقش مهم و مؤثری در ارائه خدمات فوریت‌های پزشکی در محل به بانوان دارد و از بسیاری از ارجاعات به بیمارستان پیشگیری می‌شود.



عکس روز

کوچک‌ترین مدرسه دنیا

آقای فاضلی، هر روز خود را به محفل دانش آموزان به روستای کبابکوس در بافت چهره‌ها و عشق و بغضی می‌رساند تا در کوچک‌ترین مدرسه دنیا، درس بدهد. این مدرسه یک کانکس فرسوده است و آموزش و پرورش وعده داده مدرسه جدیدی این روستا را تجهیز کند. عکس: ایرنا

مرد بحث و درس

منصور، دومین خلیفه عباسی، وقتی خبر شهادت امام راشد به محمد بن سلیمان، حاکم مدینه، نامه نوشت که حسین جعفر صادق چه کسی را بعد از خود وصی کرده. او را بگیر و گوش‌زد را بزین تا پرونده امامت تشیع بسته شود. والی مدینه نوشت: او به جز فرزندانش، تو و من را هم وصی خودش معرفی کرده. منصور گفت: «هیچ راهی برای کشتن آنها و تمام کردن امامت شیعه وجود ندارد.»

این یک نمونه از زیرکی امام ششم در ۶۵ سال زندگی و ۲۴ سال امامت بود تا شیعه را از دالان تنگ و تاریک تاریخ عبور دهد. امام در ربیع الاول سال ۸۴ هجری قمری به دنیا آمدند و تا قبل از امامت در ۳۱ سالگی، ۱۲ سالگی محضر پدر بزرگشان، امام سجاد (ع)، را در کربلا گرفتند و ۱۹ سال همراه پدرشان، امام محمد باقر (ع) بودند. در این دوران کم‌کم اطراف و اکناف حکومت بنی‌امیه از فرط ظلم به جنبش افتاده و زهور حکومت هزارماده امویان در حال در رفتن بود.

وقتی امام ششم در سال ۱۱۴ هجری قمری به امامت رسیدند، با کلاس در سی هزار نفری فلسفه و منطق اسلامی را منظم کردند تا مسلمانان را سلاح علم و فلسفه راه داشته باشند. تا اینکه منصور عباسی آمد و سر تمام مخالفان خود و حتی کسانی مثل ابومسلم، سردار خراسان و عامل اصلی روی کار امین بنی‌عباس را از آب کسرد و تازه دید که دشمن اصلی‌اش در خانه تدریس می‌کند و ۱۰۰ هزار نفر را شیعه کرده است. کشتار عجیب و وحشتناک منصور از شیعیان و سختگیری به امام که در آستانه ۶۰ سالگی بودند، کلاس درس امام را تعطیل کرد. اوضاع آنقدر سخت شده بود که شیعیان از ترس جان حتی به هم سلام نمی‌کردند. دوران خفقان برای امام صادق (ع) ۸ سال طول کشید و تا منصور سم کشته‌ها را از بغداد به مدینه نفرستاد، تمام نشد.



چهره روز



نجد در یابندری

مترجم و نویسنده

(۱۳۰۸-۱۳۰۹ اردیبهشت ۱۳۹۹)

مترجمی برای تمام فصول

اگر وقتی همینگوی می‌خواست خودکشی کند، ترجمه نجف در یابندری ۲۱ ساله را از «دوای با اسلحه» نشان می‌داند، ممکن بود به کل ششمان شود و نشیند باز هم داستان بنویسد و بدهد نجف در یابندری ترجمه‌شان کند. بعد از اینکه معلم زبان یک گنده پای ورقه جناب مترجم انداخت، نجف هم نشست و «دوای با اسلحه» را چند روزه ترجمه کرد. او دقیقاً همان موقع راه خودش را پیدا کرد و خواند و ترجمه کرد. درخت بر بار و برگ زندگی او، استعاره‌ای بود از لذت ترجمه، نوشتن و اندیشیدن. در یابندری بی‌گمان یکی از مهم‌ترین مترجمان ایرانی آثار ادبی جهان بود. با آن خنده‌های بلند و طبع شوخ و شنش که سرشار از متانت و جدیت بود. وقتی آدم در ۱۸ سالگی سراغ ویلیام فاکنر برود و «گل سرخی برای امیلی» را ترجمه کند و در ۲۱ سالگی دست به برگردان اثری از ارنست همینگوی بزند، معلوم است که چه زندگی عجیب و غریبی خواهد داشت. در یابندری چند صباچی پس از کودتای سال ۳۲ هم به‌دلیل کار سیاسی به زندان افتاد. در زندان، یکی از معروف‌ترین کارهایش یعنی «تاریخ فلسفه» برتراند راسل را ترجمه کرد و یادداشت‌های اولیه کتاب «مستطاب آشپزی» را نوشت. او در عین حال مترجم رمان‌های بزرگ دیگری هم بود. در یابندری یک خلصت بارز هم داشت؛ رک‌گویی و صراحت لجه در دهه ۷۰ رمان یوف کور را چنان به باد انتقاد گرفت که سخن انتقادی او درباره مشهورترین رمان مدرن ادبیات ایران به یک خاطره در عالم فرهنگ تبدیل شده بود. در عوض، رمان «شهر آهو خانم» اثر محمدعلی افغانی را از لحاظ ادبی کاری ستودنی دانسته و گفته بود که خود او این رمان را در دهه ۴۰ مطرح کرده است. سلیقه ادبی و نشر او مثل بی‌غذایی که از لای کتاب مستطاب آشپزی بیرون می‌آید، از سر فنگ‌ها قابل تشخیص است.